

بررسی انتقادی دلایل مخالفان و بهانه متخلفان از بیعت با امام علی علیه السلام

مجتبی محمدی مزرعه شاهی^۱، مجتبی انصاری مقدم^۲، رضا اسحقی مسکونی^۳، مهدیه اسحقی مسکونی^۴

^۱ استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

^۲ دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، پژوهشگر و مدرس دانشگاه (نویسنده مسئول)

^۳ فارغ التحصیل کارشناسی ارشد نهج البلاغه دانشگاه کاشان

^۴ فارغ التحصیل کارشناسی ارشد علوم قرآنی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

چکیده

بررسی اینکه چه کسانی در حکومت حضرت علی علیه السلام با وی بیعت کردند و چه کسانی سر باز زدند از این جهت اهمیت دارد که پژوهشگر با فضای عصر حکومت آن حضرت بیشتر آشنا می شود و می تواند چالش ها و مسائلی که حضرت با آن روبرو بودند را به خوبی درک کند و اینکه بیعت کردن یک فرد سرشناس چقدر در پیشبرد اهداف حضرت موثر بوده است و بالعکس بیعت نکردن چنین افرادی و ابراز مخالفت چه هزینه هایی را به حکومت حضرت تحمیل کرده است و بر این اساس میزان رسیدن حضرت به اهدافی که برای حکومت خود داشتند را می توان سنجید اینکه چه کسانی با حضرت بیعت کردند؟ چه کسانی از ابتدا بیعت نکردند؟ چه کسانی از بیعت خود منصرف شدند؟ دلایل آنها چه مسائلی بوده است؟ را اینگونه می توان جواب داد که به طور کلی حضرت امام علی علیه السلام در طی حکومت خود با دو دسته افراد مخالف و غیر همسو با خود رو به رو بود. اول کسانی که از ابتداء با او بیعت نکردند که برای این دسته می توان گروه قاعدین را مثال زد که با حضرت بیعت نکردند و در هیچ کدام از جنگ ها حضرت را یاری نکردند، دوم کسانی بودند که ابتدا با حضرت بیعت کردند، اما به دلایل مختلف بیعت خود را شکستند. که این دسته هم به دو گروه مارقین و ناکثین تقسیم می شوند. این دو گروه دلایل و بهانه هایی برای مخالفت و بیعت شکنی خود با حضرت داشتند. دلایل عبارت بود از دنیا طلبی، ریاست خواهی، کینه های پنهان و جهل و نادانی بهانه ها هم عبارت بود از: قتل عثمان، همگانی نبودن بیعت و ادعای اجباری بودن بیعت، گروه هایی که با حکومت حضرت مخالف بودند متأسفانه با اقدامات خرابکارانه خود نظر حضرت را به جای این که صرف حکومت و مردم و امور دینی شود به مقابله با خود معطوف کردند و جنگ هایی از قبیل صفین، نهروان و جمل را به حکومت نو پای حضرت علی علیه السلام تحمیل کردند و باعث ضربات مادی و معنوی زیادی شدند. روش کار در این تحقیق کتاب خانه ای و تحلیل محتوا بوده است. از این پژوهش می توان نتیجه که مخالفت ها چه از اول در قالب عدم بیعت و چه در اثنای حکومت در قالب بیعت شکنی حضرت را از رسیدن به اهداف حکومتی اش بازداشت و توان حکومت اسلامی را به جای رسیدگی به امور دینی صرف جنگ و احتجاج با مخالفان و متخلفین از بیعت کرد.

واژه های کلیدی: امام علی علیه السلام، بیعت، بهانه جویی، مخالفان - متخلفین، نقد و بررسی

مقدمه

رفتار حضرت علی علیه السلام جلوه‌ی کامل اطاعت پذیری از خداوند منان است، چه در زمانی که سکوت می‌کنند و چه در زمانی که زمام حکومت را دست گیرند. حضرت که تحت تاثیر آموزه‌های پیامبر گرامی اسلام قرار داشت و تربیت شده پیامبر بود قطعاً در زمان حکومت خود اسلام را همانطور که خدا و پیامبر فرموده اند اجرا کرد و مطمئناً ذره‌ای از رعایت حق و عدالت فروگذار نخواهد کرد. همانطور که در ماجرای برادرش عقیل که سهم بیشتری از بیت المال طلب کرده بود این مساله را اثبات کرد. حکومت حضرت که در آن قطعاً با کوچکترین ناحقی هم برخورد می‌شد با ذائقه خیلی از افراد که انگیزه‌های مادی و دنیایی داشتند و به دنبال سودجویی بودند قطعاً خوش نمی‌آید. افرادی که شناخت کامل از حضرت داشتند و دچار همین انگیزه‌ها بودند از بیعت با حضرت سرپیچی کردند و به مخالفان حضرت مشهور شدند. اما عده‌ای ابتدا با حضرت بیعت کردند ولی بعد که دیدند شیوه حکومت داری امام آنها را به هدفشان نمی‌رساند بیعت خود را شکستند و به متخلفین از بیعت مشهور شدند و یا عده‌ای دیگر که شاید در ظاهر انگیزه‌های مادی و دنیایی نداشتند، ولی به دلیل جمود فکری بیعت خود را شکستند و حضرت را گناه کار دانسته و به توبه فراخواندند.

۱. جریان‌های عصر امام علی علیه السلام

به طور کلی چهار گروه در طول حکومت حضرت علی علیه السلام با حضرت همسو نبودند که به دو دسته مخالف و متخلف تقسیم می‌شوند. هر کدام از سویی بر اصلاحات حکومت علوی میتاختند و حضرت را به جای رسیدگی به امور حکومت مشغول سودجویی و کینه ورزی‌های خود می‌کردند. هر گروه از تعدادی افراد سرشناس بهره می‌برد که اکثراً از صحابه رسول خدا بودند و با استدلال‌های مختلف به مخالفت و بیعت شکنی با حضرت علی علیه السلام می‌پرداختند:

۱-۱. دسته اول

دسته اول مخالفان با حکومت علی علیه السلام هستند که از همان ابتدا با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند و حضرت را در جنگها و موارد دیگر تنها گذاشتند. دسته اول خود به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱-۱-۱. قاعدین

اولین گروه مخالف با حضرت علی علیه السلام که میتوان آنان را پیشاهنگ مخالفت با حضرت هم گفت گروه اندکی از مهاجرین و انصار بودند که از پیوستن به جماعت و تن دادن به بیعت با حضرت خودداری کردند. افراد سرشناس این گروه عبارتند از:

۱-۱-۱-۱. سعد بن ابی وقاص

تاریخ دقیق ولادت سعد بن ابی وقاص معلوم نیست. اهل سنت سعد را جزء عشره مبشره یعنی ده نفری که پیامبر به آنها وعده بهشت داده است می‌دانند. سعد بن ابی وقاص اولین کسی بود که کوفه را بنا کرد (ابن حجر، ۱۳۷۲ق، ج ۳، ص ۴۱۹) سعد در جنگ بدر و احد حضور داشت و در غزوات خندق، خیبر و فتح مکه شرکت کرد. سعد با تمام سابقه‌ای که داشت از بیعت با حضرت علی علیه السلام سرپیچی کرد و گفت: "شمشیری به من بدهید که حق و باطل را از هم تشخیص دهد (ابن اثیر، ۱۳۴۲ش، ج ۲، ص ۳۰۹). فرزند او عمر بن سعد ابی وقاص در ماجرای کربلا در قتل امام حسین علیه السلام نقش داشت. وفات سعد بن ابی وقاص را در سال ۷۳ هجری می‌دانند. که به دستور حجاج به قتل رسید و در قبرستان بقیع دفن شد.

۲-۱-۱-۱. حسان بن ثابت

حسان از شاعران دوره جاهلیت و اوایل اسلام بود او را در شمار صحابه آورده اند در حالی که در هیچ کدام از جنگ ها همراه پیامبر حاضر به نبرد نشد ولی در شعرهایش از نبرد و دلاوری خود سخن می گفت. بر اساس گزارشات تاریخی حسان بن ثابت با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد. شیخ مفید در کتاب الارشاد خود جلد ۱ صفحه ۲۳۷ مینویسد گروهی که از بیعت با حضرت علی علیه السلام سر باز زدند حسان بن ثابت هم جزء آنها بوده است.

۳-۱-۱-۱. زید بن ثابت

زید را از صحابه پیامبر و از کاتبان وحی دانسته اند اما زید در زمان هجرت فقط یازده سال سن داشته است افرادی همچون مسعودی و علامه حلی نقل کرده اند که زید بن ثابت با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد (جعفریان، ۱۳۷۲، ص ۲۳۰). از واقعی نقل شده است زید بن ثابت در سال ۴۵ هجری وفات یافته در حالی که ۵۶ سال داشته و مروان بن حکم بر او نماز گذارده است.

۴-۱-۱-۱. اسامه بن زید

اسامه سابقه زیادی در زمان رسول خدا دارد تا جایی که رسول خدا او را در سن نوزده سالگی به عنوان فرماندهی لشکر اسلام برگزید و افرادی مثل ابوبکر را به اطاعت از او فراخواند. اسامه هنگام وفات پیامبر نوزده ساله بود که با این حساب می باید در سال چهارم هجری متولد شده باشد. واقعی او را از کسانی می داند که با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد و امام در خطبه ایی از تخلص او یاد می کند (مفید، ۱۴۱۳، صص ۱۴۴-۲۴۳) چون حضرت علی علیه السلام عزم جنگ جمل کرد اسامه در جواب دعوت گفت: "سوگند یاد کردم که با هیچ گوینده لا اله الا الله جنگ نکنم و از جنگ کناره گیری کرد" (مفید، بی تا، صص ۹۵-۹۶) گفته اند که اسامه در سال ۵۲ یا ۵۴ هجری درگذشته است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که امام حسن علیه السلام او را کفن کرده است (محمدبن عمر بن عبدالعزیز، ۱۳۸۲ش، ص ۳۰).

۵-۱-۱-۱. محمد بن مسلمه

در بسیاری از غزوات رسول خدا شرکت کرد اما بعد از وفات پیامبر از مسیر منحرف شد و با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد. ابن ابی الحدید وی را در زمره کسانی می داند که به همراه عمر در ماجرای آتش زدن و هجوم به خانه زهرای مرضیه حضور داشته است. او در جنگهای فراوانی شرکت کرد و با زرس ویژه عمر خلیفه دوم بوده است. وفات محمد بن مسلمه را در سال ۴۶ یا ۴۷ قمری دانستند (شوشتری، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۵۸۶؛ قمی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۴۱۸).

۶-۱-۱-۱. کعب بن مالک

ولادت او را در حدود سال ۲۵ هجری می دانند. کعب بن مالک را هم جز عده ای می دانند که از بیعت با حضرت علی علیه السلام سر باز زد و در جنگها به حضرت علی علیه السلام کمک نکرد.

۷-۱-۱-۱. عبدالله بن سلام

وی از نخستین یهودیانی بود که بعد از هجرت پیامبر به مدینه اسلام آورده بود. عبدالله بن سلام از بیعت با حضرت علی علیه السلام سرپیچی کرد و حتی با خروج حضرت از مدینه به بصره و عراق مخالف بود و در هیچ یک از جنگها حضرت علی علیه السلام را یاری نکرد (مفید، ج ۱، ص ۲۴۳؛ طبری، ج ۳، ص ۴۵۳؛ ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۳). افرادی که در بالا به آنها اشاره شد بیشتر در زمره کسانی هستند که حضرت علی علیه السلام در مورد آنها فرمود: «خذلو الحق و لم ینصروا الباطل» حق را رها کردند و باطل را هم یار نشدند (نهج البلاغه، حکمت ۱۸). برخی بر این باور هستند که بیعت امام یک بیعت عمومی بود و هیچ

کس با آن مخالفت نکرد بر این اساس این گروه همانند دیگران حکومت حضرت علی علیه السلام را به رسمیت شناختند اما از همراهی با وی در جنگها خودداری کردند (حاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۴-۱۲۷؛ ابن ابی الحدید، ج ۴ ص ۹). به هر حال این افراد هر چند خطری جدی برای حکومت حضرت علی علیه السلام به شمار نمی آمدند ولی کناره گیری آنان که از صحابه مشهور پیامبر هم بودند دستاویزی برای سایر مخالفان گردید. امام بر خلاف خلفای پیشین کسی را مجبور به بیعت نکرد و با برخی افراد درباره دلایل قعودشان گفتگو کرد (طبری، ج ۳، ص ۴۵۱؛ بلاذری، ج ۳، ص ۸-۹؛ ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸-۹). حضرت علی علیه السلام به مخالفت افرادی همچون حسان بن ثابت و عبدالله بن سلام اعتنایی نکرد وقتی کسانی از حضرت خواستند تا آنها را به بیعت فراخواند حضرت فرمود: لا حاجة لنا فیمن لا حاجة له فینا - ما به کسی که نیازی به ما ندارد احتیاجی نداریم (ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۹۰).

۲-۱-۱. قاسطین

گروه دومی که با حضرت علی علیه السلام مخالف بودند و با حضرت بیعت نکردند معاویه بن ابی سفیان و یاران او بودند که به گروه قاسطین (ستمگران) مشهور شدند. آنان از همان آغاز حکومت حضرت علی علیه السلام را به رسمیت نشناختند و جنگ پر حادثه و طولانی صفین را به راه انداختند و باعث لطمات سنگینی بر بدنه حکومت شدند. جنگ صفین ۴ ماه پس از واقعه جمل رخ داد (مسعودی، ج ۲، ص ۳۸۶؛ ابن مزاحم، ص ۱۳۱؛ ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۶). نبرد صفین به کشته شدن شمار زیادی از سپاهیان دو طرف منجر شد. آورده اند که بیست و پنج هزار تن از سپاه حضرت علی علیه السلام به شهادت رسیدند و چهل پنج هزار تن از سپاه معاویه کشته شدند (ابن عبدربه، ج ۴، ص ۳۱۹). در حالی که ساعاتی تا پیروزی سپاه امام باقی نمانده بود جنگ صفین با حيله گری عمرو عاص و ساده لوحی و خیانت لشکریان امام به سود معاویه به پایان رسید و با پدید آوردن ماجرای حکمیت سرآغاز فتنه ی بزرگی شد که بعد ها جنگ نهروان را پدید آورد و باعث جدایی عده ی زیادی از سپاه امام شد. افراد سرشناس این گروه عبارتند از:

۱-۲-۱. معاویه بن ابی سفیان

معاویه اولین خلیفه امویان است که سال تولد او را سال ۱۵ قبل از هجرت و مرگ او را ۶۰ هجری ذکر کرده اند معاویه از ابتدای حکومت حضرت علی علیه السلام مخالفت های خود را با آن حضرت شروع کرد و با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد حضرت ، معاویه را از حکومت شام بر کنار کرد اما معاویه با عدم تمکین به دستور حضرت مردم شام را بر علیه حضرت علی علیه السلام تحریک کرد و با تحمیل جنگ صفین به حضرت امیرمومنان باعث وارد شدن صدمات مادی و معنوی فراوانی به حکومت اسلامی شد و بعد ها آن صلح کذایی را به حضرت امام حسن علیه السلام تحمیل کرد و بر خلاف سایرین فرزندان بی لیاقت و فاسد خود را جانشین خود کرد.

۲-۱-۲. عمرو بن عاص

پدرش عاص بن وائل و از قبيله ی بی سهم قریش بود و یکی از دشمنان سرسخت رسول خدا به شمار می آمد او بر علیه پیامبر شعرهایی می سرود بعد پیامبر هم در مورد او فرموده بود در برابر هر شعری که او سروده در شان من نیست که جواب او را بدهم اما برای هر بیتش هزار بار لعنتش کنید. کسی که مامور برگرداندن مسلمانان از حبشه بود و موفق نشد عمرو بن عاص بود. در عناد او همین بس که جز افرادی بود که شکمبه شتری را در مسجد الحرام بر سر رسول خدا انداخت و بعد از فتح مکه مسلمان شد و نزدیک ترین افراد به ابوبکر و عمر بود و پس از قتل عثمان به معاویه پیوست و با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد پس از شهادت محمد بن ابی ابرار از طرف معاویه حاکم مصر شد و در سال ۴۳ هجری در گذشت (ابن سعد، ج ۴، ص ۲۵۴).

۳-۲-۱-۱. عبیدالله بن عمر

از فرزندان عمر و صحابی رسول الله بود و پس از هجرت و در سال نامعلومی به دنیا آمد و قبل از پدرش به مدینه مهاجرت کرد. خواهان شرکت در جنگ بدر و احد بود اما پیامبر بخاطر صغر سنی به او اجازه ندادند. عبیدالله بعد از اجماع مردم با خلفا بیعت کرد اما در مورد حضرت علی علیه السلام گفت چون اجماع امت نیست با او بیعت نمی‌کنم و با محقق نشدن اجماع بر حضرت علی علیه السلام بهانه جوئی کرد و موضع بی طرفانه گرفت. عبیدالله در ابتدای که معاویه برای فرزندش یزید بیعت می‌گرفت با او بیعت نکرد اما بعدها بایزید بیعت کرد. عبیدالله در سال ۷۳ هجری بر اثر توطئه یکی از سربازان حجاج زخمی شد و پس از آن در گذشت.

۴-۲-۱-۱. عبد الرحمن بن خالد بن ولید

عبد الرحمن زمان پیامبر رادرک کرد اما از پیامبر روایتی نشنید و یا حفظ نکرد. عبد الرحمن در سپاه معاویه در صفین به همراه معاویه حاضر شد در حالی که برادرش در سپاه حضرت علی علیه السلام بود (ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۸۲۹). عبیدالله در جنگ صفین پرچمدار معاویه بود و سرانجام در حال بازگشت از حمص در بین راه مسموم شد و در گذشت.

۵-۲-۱-۱. عبدالله بن عمرو بن عاص

از فرماندهان لشکر معاویه بود و مشهور است که اسرائیلیات زیادی را به روایات وارد کرده است و با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد و علاوه بر آن به مقابله با حضرت علی علیه السلام پرداخت این مطلب را میتوان از این بیت شعر که منصوب به اوست فهمید: «فقالوا لنا نری ان تبايعوا/ علیا فقلنا، بل نری ان تضاربوا» به ما گفتند نظرمان آن است که با علی بیعت کنید اما نظر ما آن است که شما را بکشیم (هیشمی، ج ۷، ص ۲۴۰).

۶-۲-۱-۱. معاویه بن حدیج

معاویه بن حدیج هم مانند بقیه از این گروه از بیعت با امام علی (ع) سر پیچی کرد وی از صحابه رسول خدا (ص) بود، دوست دار عثمان بود و دشمن امیر المومنان علی علیه السلام: او یکی از سرشناسان سپاه معاویه بود و در جنگ صفین حضور داشت (نصر بن مزاحم، ص ۴۵۵) از کسانی بود که امام علی (ع) را دشنام می‌داد (طبرانی، ج ۳، ص ۹۱) وی در سال ۵۲ هجری در گذشت.

۷-۲-۱-۱. ضحاک بن قیس

در مورد ولادت او اختلاف است، بعضی ولادت او را هفت سال قبل از وفات پیامبر می‌دانند و در صحابی بودن او اختلاف است (ابن ابی حاتم رازی، ج ۴، ص ۴۵۷) ضحاک در عصر خلفا حضور فعالی در حکومت داشت و زمانی که حضرت علی علیه السلام به خلافت رسید با حضرت بیعت نکرد بلکه بیعت او با معاویه بود. ضحاک از سوی معاویه به حکومت جزیره در شمال عراق منصوب شد و شهرهای حران، رقه، رها و قسیسا را زیر فرمان گرفت ولی بعد از خلافت حضرت علی علیه السلام، حضرت او را عزل کرد و مالک را به جای او به آن دیار فرستاد، بعد از جنگ سختی که بین مالک و ضحاک در گرفت ضحاک شکست خورد و گریخت (ابن اعثم کوفی، ج ۲، ص ۴۹۳) ضحاک سرانجام در سال ۶۴ هجری در گذشت.

۸-۲-۱-۱. بسر بن اراطه

مورخانی مانند واقدی تاریخ ولادت او را دو یا سه سال پیش از وفات رسول خدا ذکر کردند و به همین دلیل در صحابی بودن او شبهه است (ابن معین، ج ۲، ص ۵۸) در ابتداء حکومت حضرت علی علیه السلام بسر در شمار بزرگان عرب ساکن در خربت (از کوره های مصر) بود بسر هوا خواه معاویه و در مسلک عثمانی بود. در آستانه جنگ صفین به سپاه معاویه پیوست و از

فرماندهان سپاه معاویه شد (ابن اعثم، ج ۲، ص ۵۱۸). آورده اند که وی در نبرد تن به تن با حضرت علی علیه السلام با آشکار کردن عورت، خود را از مرگ حتمی نجات داد. او بعدها در موقعیت‌های مختلف با نهایت توان دست به کشتار شیعیان حضرت علی علیه السلام زد. منابع مرگ او را به اختلاف آورده اند، ذهبی گفته او تا به آخر سال ۷۰ هجری زنده بود و واقعی مرگ او را در آخر حکومت معاویه می‌داند (ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۶).

۹-۲-۱- ابوالاعور سلمی

او در زمان جاهلیت زیست و تا نبرد حنین در صف مشرکان بود و پس از آن اسلام آورد. شیخ صدوق او را از دست اندر کاران در قتل پیامبر می‌داند (صدوق، ج ۲، ص ۴۹۹) وی با حضرت علی علیه السلام بیعت نکرد و به سپاه معاویه پیوست و گویند وی محور جنگ صفین بود (قرطبی، ج ۳، ص ۲۶۱) و اولین فرمان حمله را او صادر کرد. ابوالاعور یاران حضرت علی علیه السلام، علی الخصوص مالک را متهم در همدستی در قتل عثمان کرد و در ماجرای قتل عثمان با قرار گرفتن پشت سر معاویه موجب گم راهی عده ی زیادی شد و بعد ها در مقابل محمد ابن ابوبکر پرچم جنگ را برافراشت. فرجام کار او دقیقا مشخص نیست، بر پایه روایاتی ضعیف وی در سال ۶۵ هجری به همراه مروان بن حکم به مصر رفت (ابن عساکر، ج ۶، ص ۵۶).

۱۰-۲-۱- حبیب بن مسلم فهری

از تاریخ ولادت او اطلاعی نیست، به روایت واقعی هنگام وفات پیامبر دو ساله بود. پس در صحابی بودن او تردید است (ابن حجر، ج ۲، ص ۱۶۶) حبیب در زمان خلفاء فعالیت زیادی داشت ولی در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام با حضرت بیعت نکرد و به بهانه خون خواهی عثمان به همراه عده ای دیگر نزد حضرت رفتند و با پاسخ تند امام مواجه شدند و با گستاخی تمام با حضرت سخن گفت (طبری، تاریخ بیروت، ج ۵، ص ۷). سپس در جنگ صفین معاویه را همراهی کرد و در مقابل حضرت جنگید. سال وفات و محل دفن وی جای بحث دارد و دقیقا مشخص نیست.

۲-۱- دسته دوم

متخلفین از بیعت یا بیعت شکنان هستند که به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱-۲-۱- ناکثین

دسته اول از کسانی که بیعت خود را با حضرت علی علیه السلام شکستند ناکثین بودند که به رهبری طلحه، زبیر و همراهی عایشه نخستین جنگ داخلی را بر علیه جدید التاسیس و نوپای حضرت علی علیه السلام به راه انداختند. این گروه اصحاب جمل هم خوانده شدند. این گروه ابتدا خلافت حضرت علی علیه السلام را پذیرفتند و با حضرت بیعت کردند اما پس از مدت کوتاهی با انگیزه های مختلف پیمان خود را از حضرت برداشتن و راه منازعه را با امام در پیش گرفتند. به همین دلیل آنها را ناکثین یا پیمان شکنان می‌گویند. این گروه حرکت خود را از مکه آغاز کردند و پس مدتی به بصره یورش بردند و عثمان بن حنیف استاندار بصره را که منصوب حضرت علی علیه السلام بود به طرز فجیعی بیرون کردند و بدین شکل پس از گذشت تقریباً شش ماه از خلافت حضرت علی علیه السلام دست به قیام مسلحانه علیه حکومت زدند. (دینوری، صص ۱۴۴-۱۴۵؛ عصفری، ص ۱۰۸). جنگ جمل بیش از یک روز به طول نیانجامید ولی زیانهای مادی و معنوی فراوانی را بر جای گذاشت. دست کم پنج هزار نفر از سپاه امام به شهادت رسید و بیش از یک سوم سپاه جمل کشته شدند (ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۷۳). البته در برافروختن آتش این جنگ دسیسه کاری و فریب کاری های معاویه را نباید بی اثر دانست چون وی با فرستادن نامه های جداگانه به طلحه و زبیر به آنان وعده خلافت داد و حتی به آنها نوشت که از مردم شام برای آنها بیعت گرفته است (ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۱). حضرت علی علیه السلام به این توطئه اشاره فرموده اند: شگفتا که آنان به خلافت

ابوبکر و عمر تن دادند اما بر من ستم روا داشتند در حالی که می دانستند من از آن دو کمتر نیستم... معاویه از شام برای آنان نامه نوشت و فرییشان داد اما آنها این مساله را پنهان داشتند و با شعار خونخواهی عثمان سبک مغزان را فریفتند. (مفید، مصنفات، ج ۱، ص ۲۶۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۶۳). سران ناکثین عبارت اند از:

۱-۲-۱-۱. طلحه بن عبیدالله

صحابی مشهور پیامبر بود از نظر اهل سنت جزء اولین کسانی بود که اسلام آورد و او را جزء عشره مبشره یعنی ده نفری که پیامبر وعده بهشت را به آنها داده می دانند. طلحه جزء گروهی بود که به دلیل مشورت نکردن ابوبکر با حضرت علی علیه السلام با تاخیر و بعد از گذشتن چند روز با ابوبکر بیعت کرد پس از ماجرای قتل عثمان به همراه عده ای دیگری به مکه گریخت و به عایشه پیوست و حضرت علی علیه السلام را مسئول خون عثمان دانست و با جمع آوری سپاهی برای گرفتن حامیان بیشتر به بصره رفت. طلحه سرانجام در جنگ جمل کشته شد و قاتل او مروان بن حکم داماد عثمان بود.

۱-۲-۱-۲. زبیر بن عوام

از صحابه رسول خدا (ص) و برادر زاده حضرت خدیجه (س) همسر پیامبر که در سن ۸ سالگی اسلام آورد و همواره در کنار پیامبر بود. پس از پیامبر زبیر حکم شورای سقیفه را نپذیرفت و از خلافت حضرت علی علیه السلام دفاع کرد و با عمر بن خطاب بحث های بسیاری کرد. او جزء اعضای شش نفره ی منتخب خلیفه ی دوم بود که در آن شورا نیز به نفع حضرت علی علیه السلام رای داد اما در همان اوایل خلافت حضرت علی علیه السلام به همراهی طلحه و عایشه و برخی دیگر که ناکثین شهر یافتند جنگ جمل را علیه حضرت علی علیه السلام سامان داد و در همین جنگ به هلاکت رسید.

۱-۲-۱-۳. عایشه

متولد سال ۹ پیش از هجرت در مکه و دختر ابوبکر خلیفه اول بود. عایشه همسر سوم پیامبر بود. عایشه پس از وفات رسول خدا نقشی در روابط اجتماعی ایفا نکرد چه در زمان خلافت پدرش و چه در زمان خلافت عمر اما زمانی که مخالفان عثمان زیاد شدند عایشه نقش آفرینی خود را آغاز کرد ولی ظاهراً نه با شورشیان موافق بود و نه با طرفداران حضرت علی علیه السلام. عایشه اشکارا مخالفت خود را با قتل عثمان اعلام کرد و بعد به قصد زیارت خانه ی خدا مدینه را ترک کرد ولی حدود چهار ماه بعد عایشه مکه را هم با حدود هزار مرد قریشی به قصد انتقام خون عثمان ترک کرد و طلحه و زبیر هم با پیوستن به او جنبش مخالفان حضرت علی علیه السلام را تشکیل دادند و جنگ جمل را به راه انداختند ولی در جنگ شکست خورده و بعد از کشته شدن طلحه و زبیر عایشه اجازه یافت در مدینه زندگی کند سر انجام در سال ۵۷ هجری قمری درگذشت.

۱-۲-۲. مارقین

خوارج دومین گروهی بودند که در برابر حکومت حضرت علی علیه السلام با بیعت شکنی خود صف آرایی کردند و به دلیل خروج خود از بیعت با حضرت علی علیه السلام به مارقین یعنی خارج شدگان مشهور شدند. این گروه تا روز های آخر جنگ صفین از سپاهیان حضرت علی علیه السلام بودند که در مقابل سپاهیان معاویه می جنگیدند ولی بر اثر ساده لوحی در دام عمروعاص گرفتار شده و امام را به پذیرش صلح وادار کردند. این گروه بعد از اینکه به اشتباه خود پی بردند به جای عبرت گرفتن از حوادث گذشته و اعتماد کردن به حضرت علی علیه السلام بر لغزش های خود افزوده و سرانجام بر علیه حضرت علی علیه السلام قیام کردند و با کشتن مردم بی گناه و ایجاد رعب و وحشت امنیت جامعه را مختل کردند. شمار خوارج در آغاز به دوازده هزار نفر می رسید (ابن اعثم، ص ۷۴۲). اما روشن گری و نصایح امام علی علیه السلام دسته کم دو سوم آن ها را از صف مخالفان و خوارج بیرون کشید (یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳؛ مسعودی، ص ۲۵۶) و گروه باقیمانده جز شمار اندکی از آن ها در ساعات آغازین جنگ جمل به هلاکت رسیدند (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۴). نبرد با خوارج توان نظامی و مادی چندانی نمی خواست ولی

به لحاظ معنوی نیروی فراوانی می‌خواست و یکی از حساس‌ترین جنگ‌های حضرت علی علیه السلام به شمار می‌رفت چون گروه خوارج غالباً از قاریان قرآن بودند و پیشانی‌های پینه بسته‌ی آن‌ها حکایت از تعب و شب‌زنده‌داری می‌کرد. حضرت علی علیه السلام در این مورد می‌فرماید: من فتنه را نشاندم و کسی جز من دلیری این کار را نداشت، از آن پس که موج تاریکی آن‌ها برخواست و گزند آن‌ها همه جا را فراگرفته بود (نهج البلاغه، خطبه ۹۳). افراد سرشناس گروه مارقین عبارت‌اند از:

۱-۲-۲-۱. ذوالخویصره

او پیشوای خوارج بود رسول خدا (ص) در باره او و خوارج فرموده، خوارج گروهی مارق هستند که از دین، خارج خواهند شد که اول پیشوای آنان ذوالخویصره و آخر آنان ذوالثدیه است (حسینی همدانی، ج ۲، ص ۲۵۴). ابو سعید خدری می‌گوید: هنگامی که حضرت خاتم النبیین (ص) اموال را قسمت می‌کردند و ما هم در خدمت او بودیم، ناگهان ذوالخویصره تمیمی پیدا شد و گفت: یا رسول الله! در تقسیم اموال جانب عدالت را مراعات کن، حضرت فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نداشته باشم پس کدام کس عادل خواهد بود، تو در اظهار این مطلب مرتکب زیان و ضرر شدی که این نسبت ناروا را به من دادی. عمر بن خطاب عرض کرد: یا رسول الله! اجازه فرما گردن این مرد را بزینم پیغمبر (ص) فرمود: او را به حال خود واگذارید این مرد اصحاب و رفقائی دارد که در اداء نماز و داشتن روزه کوشش دارند، و شما نماز و روزه خود را در مقابل نماز و روزه آنان به حساب نخواهید آورد، این گروه قرآن را زیاد خواهند خواند، ولی از گردن‌های آنها تجاوز نخواهد کرد، این جماعت از اسلام بیرون می‌روند همچنان که تیر از کمان خارج می‌گردد (حسینی واسطی، ج ۶، ص ۳۴۷).

۱-۲-۲-۲. عبدالله بن وهب راسبی

از بزرگان گروه خوارج بود و به علت سجده‌های زیادش، ملقب به ذوالثفنات (دارنده پینه بر پیشانی) شده بود. در سال ۳۷ هجری، خوارج پس از آنکه از حضرت علی علیه السلام جدا شدند، وی را به خلافت منصوب کردند. وی در همان سال در جنگ نهروان کشته شد. او کسی است که خوارج با او بیعت کردند و سرکردگی ایشان را به عهده گرفت، و در واقعه نهروان به قتل رسید (محمد وحید، ص ۹۲). او را ذوالثفنات می‌گفتند، ثفنه پینه زانو و پا و سینه شتر است که از نشستن بر زمین حاصل می‌شود و در این جا داغ پیشانی می‌باشد که از فزونی سجود و شدت عبادت پدید می‌آید (ابن منظور، ج ۱۳، ص ۷۹) در مورد انتخاب عبد الله بن وهب به امامت خوارج آمده است که پس از یزید بن حصین که از پارسایان ایشان بود خواستند که امارت را بپذیرد، او از قبول آن امتناع کرد، پس از آن از ابن ابی اوفی عبسی تقاضای قبول امارت کردند، وی نیز امتناع کرد. پس، این کار را بر عبد الله بن وهب راسبی عرضه کردند، گفت: می‌پذیرم و به خدا سوگند که این امر را نه برای علاقه به دنیا یا فرار از مرگ می‌پذیرم، بلکه به سبب اجر عظیمی که انتظار آن را دارم، این کار را قبول می‌کنم (ابن اعثم، ص ۱۰۳۹).

۱-۲-۲-۳. عبدالله بن کواء

ابن کواء، ابو عمر و عبدالله بن عمرو از قبیله بنی یشکر بن بکر از پیشوایان و سران خوارج در حروراء بود. گفته‌اند عمرو از آن رو که در دوران جاهلیت با داغ مداوا شد، به کواء شهرت یافت. از تاریخ تولد و مرگ و از زندگی ابن کواء جزئیات بعضی حوادث بزرگ اطلاعی در دست نیست. طبری در وقایع سال ۳۳ قمری، نام او را در زمره افراد سرشناسی از کوفه مانند مالک اشتر، کمیل بن زیاد، صعصعه بن سوهان آورده است که به سعیدبن عاص، حاکم کوفه شوریدند. ابن کواء در جنگ صفین در سپاه امام علی علیه السلام بود اما هنگامی که کار به تحکیم کشید دست به مخالفت با حضرت زد. وی سخنگوی خوارج بود که ابو موسی اشعری را به حکمیت برگزیدند، و با رأی امیرالمومنین نسبت به انتخاب عبدالله بن عباس به عنوان حکم مخالفت کرده، و نظر خود را بر آن حضرت تحمیل کردند. ابن کواء به همراه خوارج در بازگشت از صفین با علی علیه السلام وارد کوفه نشد و به حروراء، دهکده ای نیم فرسخی کوفه وترد شد و از امام علی کنار گرفت. در هنگام اقامت خوارج در حروراء ابن کواء «امام

جماعت» و شبت بن ربیع فرمانده لشکر» آنان بود. از تاریخ چنین بر می آید که پس از گفتگوی امام علی علیه السلام با ابن کوّاء، او و سایر خوارج به کوفه بازگشتند. و مدتی در آن جا ماندند؛ اما همچنان با علی علیه السلام در مساله تحکیم پا می فشردند. پیشوایی ابن کوّاء بر خوارج هفت ماه به درازا کشید، بعداً جای او را عبدالله بن وهب راسبی گرفت. او در این مدت گاه در مسجد و مجلس از امیر المومنین علیه السلام آیات مشکله و مسائل معما آمیزی می پرسید و گاه نیز جسارت می نمود از جمله گویند وقتی علی علیه السلام نماز می خواند او با صدای بلند این آیه را می خواند (و لقد اوحی الیک والی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین) یعنی با کنایه آن حضرت را مشرک قلمداد کرد. حضرت دوباره سکوت فرمود و چون ابن کوّاء برای سومین بار آیه را خواند. حضرت در جوابش این آیه را فرمودفاصبرانّ و عدالله حق و لایستخفتک الذین لا یوقنوا بنا بر بعضی از روایات ابن کوّاء پیش از نهروان از خوارج جدا شد. برخی نیز گفته اند که در روز نبرد نهروان پس از برافراشته شدن پرچم امان به امام علی علیه السلام پیوست. تاریخ فوت او معلوم نیست.

۴-۲-۱. ابن ملجم مرادی

از زندگی ابن ملجم اطلاع روشنی در دست نیست، زیرا نامش تنها در آخرین روزهای زندگی و در نتیجه به شهادت رساندن علی بن ابی طالب علیه السلام زبازد شد. قدر مسلم این است که ابن ملجم از پیروان حضرت علی علیه السلام بود که پس از ماجرای حکمیت در جنگ صفین به خوارج پیوست (ابن حجر، ج ۳، ص ۱۰۰) گوید که او جاهلیت را درک کرده است؛ همو (لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۴۰) از قول ابوسعید ابن یونس در تاریخ مصر، آورده است که ابن ملجم در گشودن مصر شرکت داشت. عمرو بن عاص، فرمانروای مصر، وی را که از سواران و قاریان بود و قرائت قرآن را از معاذبن جبل آموخته بود، از مقربان و همراهان خود قرار داد. گفته اند هنگامی که عمرو بن عاص از خلیفه عمر درباره مشکلات قرآن یاری خواست، عمر طی نامه‌ای به وی فرمان داد که عبدالرحمان ابن ملجم را در کنار مسجد جای دهد تا او قرآن و فقه به مردم بیاموزد. عمرو خانه‌ای را در کنار خانه ابن عدیس به ابن ملجم اختصاص داد (همانجا). اگر این دو روایت ابن حجر درست باشد، باید پذیرفت که ابن ملجم هنگام مرگ چندان جوان نبوده است. نیز روشن می‌گردد که وی در قرائت قرآن و معارف دینی آن روزگار چندان مهارت داشت که خلیفه مسلمانان و عمرو بن عاص او را رسماً به کار تعلیم قرآن گماردند (ابن سعد، ج ۳، ص ۴۰).

۲. انگیزه مخالفان و بیعت شکنان

در ادامه به انگیزه این مخالفت ها خواهیم پرداخت:

۱-۲. دنیا طلبی

امام علی علیه السلام در یک تحلیل کلی، انگیزه مشترک مخالفان خود را دنیاطلبی دانسته، می‌فرماید: چون به کار برخاستم گروهی پیمان بسته شکستند، و گروهی از جمع دینداران بیرون جسته و گروهی دیگر با ستمکاری دلم را خستند. گویا هرگز کلام پروردگار را نشنیدند - یا شنیدند و کار نبستند که می‌فرماید: «سرای آن جهان از آن کسانی است که برتری نمی‌جویند و راه تبه کاری نمی‌پویند، و پایان کار، ویژه پرهیزگاران است» آری به خدا دانستند، لیکن دنیا در دیده آنان زیبا بود، و زیور آن در چشم‌هایشان خوش نما. دنیاطلبی، هر چند عنوان عامی است عام که دوستی جاه و مقام و دیگر انگیزه‌های نفسانی را در بر می‌گیرد؛ اما آنچه در این جا بیش تر مورد تأکید است، گرایش به ثروت و زراندوزی است. امیر مؤمنان هنگامی زمام حکومت را به دست گرفت که ارزش‌های اصیلی چون زهد و ساده‌زیستی، از جامعه اسلامی رخت بر بسته و جای خود را به انباشت سرمایه‌های هنگفت و زندگی اشرافی داده بود. صحابه پرآوازه پیامبر نیز از این آسیب در امان نمانده بودند و برخی از آنان با همین انگیزه از حکومت علوی کناره گرفته، یا بر آن شوریدند. قاعدین، نخستین گروه مخالف امام علی علیه السلام، دلایل گوناگونی را برای مخالفت خود برشمردند؛ (ر.ک: ری شهری، ج ۴، صص ۸۰-۱۰۳) اما نقش دنیاطلبی را، دست‌کم درباره برخی

از آنان، نمی‌توان نادیده گرفت؛ چنان که برخی از مورخان، علت خودداری زیدبن ثابت و کعببن مالک را از بیعت با امام علی علیه السلام همین مسئله دانسته‌اند. (ر.ک: تاریخ الطبری ج ۳، ص ۴۵۲) به‌راستی کسی که سرمایه او به اندازه‌ای باشد که شمش‌های طلا و نقره‌اش را با تبر پاره کنند، (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۲) چگونه می‌تواند با حکومت عدل علوی کنار آید؟ نگاهی به کارنامه اقتصادی سران فتنه جمل نیز به‌خوبی نشان می‌دهد که دنیاطلبی و اشرافی‌گری نقش عمده‌ای در برافروختن آتش این جنگ داشته است. طلحه بن عبیدالله در سایه بخشش‌ها و عنایات خلیفه سوم به چنان ثروتی دست یافته بود که یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌داران آن روزگار به شمار می‌آمد. (ر.ک: ابن شهبه، تاریخ المدینه المنوره، ج ۳، ص ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۵؛ امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۸، ص ۲۸۳) هدایای دریافتی وی از خلیفه، افزون بر درهم‌ها، شمش‌های طلا و باغ‌ها و زمین‌های پردرآمدی همچون نشاستج، دویست هزار دینار بوده است (بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۱۰۸). زبیربن عوام نه تنها در مدینه دارای زندگی تجملی و اشرافی بود، در شهرهای مختلف جهان اسلام مانند مصر، اسکندریه، کوفه و بصره، نیز زمین‌ها و خانه‌هایی داشت (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۱۰). امام علی علیه السلام از همان آغاز خلافت خویش به‌صراحت اعلام داشت: آنچه عثمان تیول برخی کرده و اموالی که به ناحق بخشیده است، به بیت‌المال باز خواهد گرداند (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۹) کسانی چون طلحه و زبیر آن گاه به جدی بودن این هشدار پی بردند که در عمل دیدند امام‌علیه السلام میان آنان و دیگران فرقی نمی‌گذارد و همگان را به یکسان در بیت المال سهیم می‌کند. اینان که در زمان خلفا با شیوه‌ای دیگر خو گرفته و به بهانه مجاهدت‌های خود در صدر اسلام به امتیازهای ویژه‌ای دست یافته بودند، به سیره عمر استناد می‌کردند و می‌گفتند: عمر در تقسیم بیت‌المال این گونه عمل نمی‌کرد. امام علی علیه السلام در پاسخ، با یادآوری سنت رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: آیا باید سنت رسول خدا را واگذاریم و سیره عمر را در پیش گیریم؟ (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۳۷۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۶) دنیاطلبی گروه قاسطین نیز بی‌نیاز از بیان است. در ابتدای حکومت امام علی علیه السلام، عمروبن عاص در نامه‌ای به معاویه نوشت: «هر کار که می‌توانی انجام ده؛ زیرا فرزند ابوطالب، چنان که چوب را پوست می‌کنند، تو را از هر مال و سرمایه‌ای که داری، جدا خواهد کرد.» (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۰) خود عمروبن عاص نیز در پاسخ به دعوت معاویه برای همکاری با وی اعلام داشت که دین خود را جز به بهای دنیایی آباد نمی‌فروشد؛ چنان که امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: او با معاویه بیعت نکرد، مگر بدان شرط که او را پاداشی رساند و در مقابل ترک دین خویش لقمه‌ای بدو خوراند (نهج البلاغه، خطبه ۸۳) یاران آگاه و با بصیرت امام علی علیه السلام نیز به خوبی از انگیزه‌های دنیوی معاویه و لشکریانش آگاهی داشتند؛ چنان که یکی از آنان در جنگ صفین می‌گوید: ای امیر مؤمنان، این مردم اگر خدا را می‌خواستند، یا برای خشنودی او کار می‌کردند، یا ما مخالفت نمی‌ورزیدند؛ ولی اینان برای فرار از برابری و از سر خودخواهی و انحصارطلبی، و به دلیل ناخشنودی از جدا شدن از دنیایی که در دست دارند... با ما می‌جنگند (ابن مزاحم، نصر، وقعه صفین، ص ۱۰۲) درباره خوارج نهروان نیز نمی‌توان تأثیر این عامل - در معنای گسترده آن - را نادیده گرفت. دنیاطلبی هر چند با شب‌زنده داری و نماز و روزه طولانی ناسازگار می‌نماید، بسیاری کسان که دین را پلی برای رسیدن به دنیا می‌سازند و از عبادت و پرستش، نصیبی جز رنج و فرسایش تن نمی‌برند. مالک اشتر چه زیبا به این نکته اشاره کرده و پرده از ریاکاری خوارج برداشته است؛ آن‌جا که می‌گوید: ای گروه پیشانی‌سیاه! گمان می‌کردیم نماز شما از سر بی‌رغبتی به دنیا و شوق به لقاء الله است؛ در حالی که اکنون می‌بینیم از مرگ گریزان و به سوی دنیا شتابانید (همان، ص ۴۹۱) در واقع، خوارج نهروان را می‌توان از آن دسته مردمانی شمرد که امیر مؤمنان درباره آنان فرمود: با اعمال آخرت، دنیا می‌طلبند، و با اعمال دنیا در پی کسب مقام‌های معنوی نیستند. خود را کوچک و متواضع جلوه می‌دهند، گام‌ها را ریاکارانه کوتاه برمی‌دارند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مؤمنان واقعی می‌آرایند، و پوشش الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیاطلبی می‌سازند (نهج البلاغه، خطبه ۳۲).

دوستی جاه و مقام، یکی دیگر از علل مخالفت با حکومت امام علی علیه السلام بود. به‌ویژه در جنگ‌های جمل و صفین. شورای تعیین‌شده از سوی عمر، سبب گردید تا کسانی مانند طلحه و زبیر چشم طمع به خلافت بدوزند و خود را هم‌سنگ امام علی علیه السلام بپندارند. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۲۸ و ر.ک: ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۷۵) جز آن، عوامل دیگری نیز وجود داشت که امید آن دو را برای دستیابی به خلافت تقویت می‌کرد؛ عواملی همچون ارتباط نزدیک با عایشه، (ر.ک: مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۶؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۳) یکی از سرسخت‌ترین و پرنفوذترین منتقدان عثمان؛ ناآگاهی نسل جدید مسلمانان از احادیث نبوی در شأن امام علی علیه السلام؛ انزوای سیاسی امام و پیروانش در دوران بیست و پنج ساله حکومت خلفا، و پیشینه درخشان طلحه و زبیر در صدر اسلام. (ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۷۲؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۵) این عوامل و نیز نقش کلیدی طلحه و زبیر در فراخوانی معترضان سیاسی از گوشه و کنار جهان اسلام برای شورش علیه عثمان، (ر.ک: ابن شیه، تاریخ المدینة المنورة، ج ۴، ص ۱۱۶۹؛ ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۳۵؛ ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۲۰۱) سبب شده بود که هم خود و هم بسیاری از مردم آنان را خلیفه‌های بالقوه بدانند. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، صص ۲۸ - ۲۹) با این همه، پس از قتل عثمان، اوضاع بر وفق مراد آنان پیش نرفت و در کمال ناباوری مشاهده کردند که تقریباً همه انقلابیون و مردم مدینه به سوی امام علی علیه السلام می‌گرایند و سند خلافت را برآورده او می‌دانند. از این رو، برای آن که به کلی از صحنه سیاسی طرد نگردند و در حکومت جدید نیز جایگاه ویژه‌ای به‌دست آورند، خود را پیش‌قدم کرده - به اتفاق مورخان - نخستین کسانی بودند که با امام علی علیه السلام، خلیفه جدید بیعت کرد (ر.ک: ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۰۲؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۱؛ ابن کثیر، اسماعیل، البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۵۳؛ مصنفات الشیخ المفید، ج ۱ (الجملة) ص ۱۳۰؛ ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۴۷؛ ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۹۰؛ الخوارزمی، الموفق بن احمد، المناقب، ص ۴۹؛ ابن الاثیر، اسدالغابة، ج ۳، ص ۶۱۰) پس از آن که مراسم بیعت به پایان رسید، طلحه و زبیر نزد امام آمده، خواستار مشارکت در امر حکومت شدند (تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۱۷۹-۱۸۰) و چنین ادعا کردند که بیعت آنان از آغاز به همین انگیزه بوده است، (ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۵۱) و باید در امور حکومتی با آنان رایزنی کند (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۰). اما پاسخ‌های منطقی امیر مؤمنان، این مقصود را برای آنان دست‌نیافتنی می‌نمود. از این رو، از امام خواستند تا دست‌کم برخی از مناطق، همچون بصره و کوفه (بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸؛ ر.ک: مفید، مصنفات، ج ۱، ص ۱۶۴) را به آنان واگذارد و ستمی را که در زمان عثمان بر آنان رفته است جبران نماید (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۱) امام‌علیه السلام در برابر این پیشنهاد، یادآور شد که تنها کسانی را به زمامداری بر می‌گزیند که به دین‌باوری و امانت‌داری‌شان اطمینان یابد. این سخنان، بذر نومی‌دی را در دل طلحه و زبیر پاشید و اندیشه براندازی حکومت نوپای امام علی علیه السلام را در ذهن آنان پروراند (ر.ک: ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۱، صص ۵۱ - ۵۲؛ مفید، مصنفات، ج ۱، ص ۱۶۴) هر چند طلحه و زبیر در دشمنی با امام علی علیه السلام هم‌داستان بودند، ریاست‌طلبی آنان به اندازه‌ای بود که یکدیگر را نیز بر نمی‌تابیدند و حتی بر سر امامت جماعت نیز با یکدیگر درگیر می‌شدند (طبری، تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۷۳؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، صص ۳۱۴ - ۳۱۵؛ مصنفات الشیخ المفید، ج ۱، صص ۲۸۱ - ۲۸۲؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱؛ مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۳۶۷). چنان که امیر مؤمنان رفتار آن دو را با یکدیگر چنین پیش‌گویی کرد: هر یک از دو تن کار را برای خود امید می‌دارد، دیده‌بدان دوخته و رفیقش را به حساب نمی‌آرد. نه پیوندی با خدا دارند و نه با وسیلتی روی بدو می‌آرند. هر یک کینه دیگری را در دل دارد، و زودا که پرده از آن بردارد. به خدا اگر بدانچه می‌خواهند برسند، این، جان آن را از تن بیرون سازد و آن، این را از پا دراندازد. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۸) در سرپیچی معاویه از پذیرش خلافت امام علی علیه السلام نیز نقش حب ریاست نمودی روشن‌تر از آفتاب دارد. معاویه که در طی دو دهه، پایه‌های حکومت خود را در شام استوار کرده بود، نیک می‌دانست که بیعت با امیر مؤمنان، معنایی جز کناره‌گیری از حکومت شام

نخواهد داشت. از این رو، با اعتراف به شایستگی امام علی علیه السلام برای خلافت، مسئله حکومت را فراتر از چنین داوری‌های ارزش‌مدارانه می‌شمرد (ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، صص ۴۹ - ۵۰) او که بارها انگیزه‌های نفسانی خود را آشکار ساخته بود، سال‌ها بعد در خطابه‌ای رسماً اعلام کرد که جنگ وی با علویان نه برای روزه و نماز و حج و زکات، که به طمع حکومت و ریاست بوده است (شمس الدین الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، صص ۱۴۶-۱۴۷).

۳-۲. کینه‌های پنهان

یکی از جدی‌ترین عوامل مخالفت برخی از افراد و گروه‌ها با امام علی علیه السلام، بغض‌ها و کینه‌های درونی آنان بود؛ یعنی همان عاملی که در سقیفه موجب کنار گذاشتن امام شد. بیست و پنج سال پس از آن نیز نه تنها از میان نرفت که عمیق‌تر شده بود. امیر مؤمنان، خود، در این باره می‌فرماید: مرا چه با قریش - اگر با من به جنگ برآید - به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند با آنان پیکار نمودم و اکنون که فریب خورده‌اند آماده کارزارم. من دیروز هم‌اورد آنان بودم و امروز هم پی پس نمی‌گذارم. به خدا قریش از ما کینه نکشید، جز برای آن که خدا ما را بر آنان گزید. آنان را - پروردیم - و در زمره خود درآوردیم (ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۷۶۰) بسیاری از محققان بر این نکته تأکید دارند که دشمنی عایشه با امام علی علیه السلام نیز ریشه در کینه‌هایی دارد که از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله در دل خود می‌پروراند (ر.ک: عبدالمقصود، امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ج ۲، صص ۴۰۳ - ۴۰۶؛ شلی، موسوعه التاريخ الاسلامی، ج ۱، صص ۶۳۶ - ۶۴۳) وی که خود از سرسخت‌ترین مخالفان عثمان بود، با شنیدن خبر قتل عثمان و بیعت مردم مدینه با امام علی علیه السلام، از نیمه راه به مکه بازگشت و علم مخالفت با امام را در کنار حجر اسماعیل برافراشت، (ر.ک: ابن الاثیر، الکامل فی التاريخ، ج ۲، صص ۳۱۲ - ۳۱۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، صص ۲۱۲ - ۲۱۳؛ یعقوبی، تاریخ‌الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰). با سخنرانی‌های احساسی و عاطفی خود مردم را برای انتقام خون خلیفه مظلوم! بسیج کرد، و بدین ترتیب، مکه پایگاهی شد برای تجهیز نیروهای مخالف امام. کینه‌های درونی بنی‌امیه نسبت به امام علی علیه السلام نیز زبانزد همگان است و یکی از دلایل اصلی دشمنی‌ها و جنگ‌افروزی‌های آنان؛ چنان که کسانی همچون مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه به‌صراحت، کشته شدن پدران و خویشاوندانشان را به دست امام علی علیه السلام دلیل ناخشنودی خود از آن حضرت قلمداد کردند. (یعقوبی، تاریخ‌الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، صص ۳۸-۳۹) معاویه نیز که برادر، دایی و جدش به دست امیر مؤمنان علیه السلام کشته شده بودند، به‌خونخواهی از آنان (ر.ک: ابن مزاحم، وقعة صفین، صص ۱۰۲ و ۴۱۷؛ ابوجعفر الاسکافی، المعیار و الموازنة، ص ۱۲۸) نه تنها امام علی علیه السلام بلکه اصل اسلام را آماج کینه‌ورزی‌های خود قرار داد و در پی زدودن نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از جامعه بود. بر این اساس، امیر مؤمنان، جنگ صفین را مولود کینه‌های بدر و احد و دشمنی‌های زمان جاهلیت خوانده است (ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۸۷).

۴-۲. جهل و نادانی

یکی از بنیادی‌ترین دلایل مخالفت با امام علی علیه السلام، نآشنایی مردم با آموزه‌های دینی، فقر فرهنگی و تحجر و قشری‌گری بود که بخش عمده‌ای از آن، ریشه در سیاست‌های نادرست خلفای پیشین داشت. وقتی هدف اصلی حکومت، افزایش کمی جمعیت مسلمانان و توسعه جغرافیایی جهان اسلام باشد و اقدامات فرهنگی شایسته‌ای برای افزایش آگاهی‌های دینی مردم صورت نگیرد، بلکه بالاتر از آن، کتابت و ترویج احادیث پیامبر نیز ممنوع شود، نتیجه‌ای جز سر برآوردن افراد و گروه‌های سطحی‌نگر و ظاهرگرا را نمی‌توان انتظار داشت. امیر مؤمنان علیه السلام از همان آغاز، با توجه به این وضعیت و اشاره به این نکته، از مردم می‌خواهد که او را واگذارند و حکومت را به دیگری سپارند. مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید، که ما پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را به رویه‌ها است و گونه‌گون رنگ‌ها است. دل‌ها برابر آن بر جای نمی‌ماند و خردها بر پای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده. (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۲) امام علی علیه السلام در زمانی

حکومت اسلامی را به دست گرفت که بسیاری از مسلمانان تصور درستی از تعالیم اسلامی نداشتند و حقیقت‌جویی، جای خود را به شخصیت‌بینی داده بود. قشری‌گری و تحجر به جایی رسیده بود که برخی از بزرگان صحابه از بیم این که مبدا مجبور شوند رویاروی برادران مسلمان خود قرار گیرند، از بیعت با امام‌علیه السلام تن زدند. (ر.ک: ابن مزاحم، وقعه صفین، ص ۵۵۱ - ۵۵۲؛ مفید، مصنفات، ج ۱، صص ۹۵-۹۶) شخصیت‌بینی و حقیقت‌ناشناسی در آن حد بود که در جنگ جمل، برخی از یاران امام‌علیه السلام وقتی در سپاه مقابل خود، افراد خوش‌سابقه‌ای مانند طلحه و زبیر و شخصیتی چون عایشه، همسر پیامبر را دیدند، در حقانیت جنگ با آنان به تردیدی جدی گرفتار آمدند؛ (ر.ک: یعقوبی، تاریخ‌الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۰؛ طوسی، الامالی، ص ۱۳۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۴؛ ابن حجر العسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۷) به‌گونه‌ای که صحابی جلیل‌القدری چون خزیمه بن ثابت، هر چند به صحنه نبرد آمد، شمشیر خود را از نیام بیرون نیاورد! (ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۹؛ ابن الاثیر، اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۳۲) در جنگ صفین نیز سطحی‌نگری و ظاهر‌بینی، بسیاری از یاران امام‌علیه السلام را به تردید کشانده بود. آنان از این که می‌دیدند هر دو گروه به یک‌گونه و به یک سو نماز می‌خوانند، به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اسلام گواهی می‌دهند و کتاب آسمانی یکسانی را می‌خوانند، سخت به کام شک و اضطراب غلتیده بودند. اگر حضور شخصیتی مانند عمار - که پیامبر اکرم خطاب به او فرموده بود: تقتلک الفئه الباغیه؛ (ر.ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۳۳؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۵۴؛ حاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۳۵؛ شمس‌الدین الذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۷۱؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۳۱) تو را گروه ستمگر خواهند کشت - در سپاه امام‌علیه السلام نمی‌بود، به‌یقین گروهی از این افراد، از همان آغاز دست از حمایت امام بر می‌داشتند. وقتی شخصیتی همچون خزیمه در حقانیت مبارزه با قاسطین تردید می‌کند و منتظر سرنوشت عمار می‌ماند تا پس از آن، گروه طغیان‌گر را بشناسد، (ر.ک: ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۹؛ ابن‌عبدربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۸) از افرادی که پیامبر را ندیده و در بدر و احد و حنین ننگیده‌اند، چه انتظاری می‌رفت؟! از سوی دیگر، از یاران ناآگاه امام که بگذریم، در میان مخالفان آن حضرت نیز، به‌صورتی برجسته‌تر، با ویژگی‌هایی همچون ظاهرپرستی، سطحی‌نگری و تقلید کورکورانه غوغا می‌کرد. برای نمونه، گروهی از اصحاب جمل، در اطراف شتر عایشه طواف می‌کردند و فضولاتش را به دست گرفته، می‌بوییدند و می‌گفتند: از سرگین شتر مادرمان، بوی مشک برمی‌خیزد (تاریخ‌الطبری، ج ۳، ص ۵۳۰؛ ابن‌الاثیر، الکامل فی‌التاریخ، ج ۲، ص ۳۴۰) همچنین مردم شام، سادگی و نادانی را به آن‌جا رساندند که حاضر شدند نماز جمعه را روز چهارشنبه به‌جا آرند! (المسعودی، علی‌بن‌الحسین، مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۴۱) معاویه، خود، نمونه‌ای از جهالت و نادانی پیروانش را به رخ امام‌علیه السلام می‌کشد و به او هشدار می‌دهد که با چنین کسانی به نبرد با وی خواهد آمد. (همان.) جای شگفتی نیست که چنین مردمی بر اثر تبلیغات زهرآگین معاویه به این باور برسند که علی و یارانش مسلمان نیستند و نماز به‌جا نمی‌آورند (تاریخ‌الطبری، ج ۴، ص ۳۰ - ۳۱؛ ابن‌مزاحم، نصر، وقعه صفین، ص ۳۵۳ - ۳۵۵) و نیز قاتل واقعی عمار، علی است که او را به جنگ آورده، نه معاویه! (ابن‌الاثیر، الکامل فی‌التاریخ، ج ۲، ص ۳۸۲؛ ابن‌کثیر، اسماعیل، البدايه و النهایه، ج ۷، ص ۲۷۰) امام‌علیه السلام چه زیبا به وصف مردم شام می‌پردازد؛ آن‌جا که می‌فرماید: [مردم شام، مردمی‌اند] که بایستی احکام دینشان اندوزند و ادبشان بیاموزند و تعلیمشان دهند و کارآزموده‌شان کنند. و بر آنان سرپرست گمارند، و دستشان گیرند و - آزادشان نگذارند. نه از مهاجرانند و نه از انصار، و نه از آنان که در خانه ماندند، در ایمان استوار. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۸، ص ۲۶۷) درباره خوارج نهروان نیز تردیدی نیست که نادانی، سطحی‌نگری، نداشتن تحلیل درست سیاسی و ناآگاهی از حقایق و معارف اسلامی، اصلی‌ترین دلایل مخالفت آنان با امام‌علیه السلام بوده است. (ر.ک: الکلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۴۰۵؛ الشیخ‌الطوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۶۸؛ الشیخ‌الصدوق، من‌لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۷ - ۲۵۸) این ویژگی‌ها باعث گردید که آنان به‌آسانی در دام حیل‌های معاویه و عمروعاص گرفتار آیند و به تعبیر امام‌علیه السلام آلت دست شیطان شوند. (ر.ک: نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۷، ص ۱۲۵) تنگ‌نظری و تحجر خوارج به جایی رسیده بود که با اندک‌بهانه‌ای، مخالفان خود را به ارتداد متهم کرده، به قتل آنان فتوا می‌دادند. از این رو، عبدالله بن‌خباب را به جرم حمایت از امام‌علیه السلام به‌گونه‌ای فجیع به شهادت رساندند و شکم همسر باردار او را دریدند. با این حال، وقتی یکی از آنان خرمایی را از روی زمین برمی‌دارد، او را

سرزنش می‌کنند که چرا در اموال مردم بدون اجازه تصرف می‌کنند! (تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۰ - ۶۱؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۰۳؛ البلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۱ - ۱۴۲؛ ابن قتیبۀ، الامامۀ والسیاسۀ، ج ۱، ص ۱۴۶ - ۱۴۷).

۵-۲. عدالت‌گریزی

عدالت‌گریزی صاحبان قدرت و وابستگان آنان، یکی دیگر از ویژگی‌های جامعه در عهد امام علی علیه السلام بود. این در حالی است که امام علیه السلام عدالت اجتماعی را در سرلوحه اهداف خویش قرار داده بود و می‌کوشید تا ابعاد گوناگون آن را به اجرا درآورد. در این جا به برخی از این ابعاد اشاره می‌کنیم:

۱-۵-۲. الغای امتیازات طبقاتی

از زمان خلیفه دوم، شیوه تقسیم غنایم بر پایه برتری قریش بر غیر قریش، مهاجر بر انصار و عرب بر عجم استوار بود. هر کس از منظر خلفا سابقه طولانی‌تر و درخشان‌تری در اسلام داشت، از مواهب و عطایای بیش‌تری برخوردار می‌شد. این، خود شکاف عظیم طبقاتی و راه تبعیض نژادی را در جامعه اسلامی گشود. طبیعی است که امیر مؤمنان علیه السلام بر اساس پایبندی به آموزه‌های اسلامی و بر پایه تعهدی که به بیعت‌کنندگان سپرده بود، نمی‌توانست با این سیاست‌ها کنار آید. از این رو، از همان آغاز، مبارزه با این آفت اجتماعی را در دستور کار خویش قرار داد و در دومین روز پس از بیعت، در اجتماع بزرگ مدینه فرمود: ای مردم، هر گاه من کسانی از شما را که در دنیا فرو رفته، برای خود زمین‌های آباد و جویبارها فراهم ساخته‌اند و بر اسب‌های راهوار سوار می‌شوند و کنیزان زیبارو به خدمت می‌گیرند... از این کار باز دارم و به حقوق شرعی‌شان آشنا سازم، مبادا بر من خرده گیرند و بگویند که فرزند ابوطالب ما را از حقوق خویش محروم ساخت. هر کس که می‌پندارد به دلیل همراهی و مصاحبت با پیامبر بر دیگران برتری دارد، باید بداند که برتری حقیقی و مزد و پاداش آن نزد خداوند است. هر انسانی که به ندای خدا و فرستاده او پاسخ مثبت داده و اسلام را برگزیده باشد و رو به قبله ما آورد، در حقوق و حدود اسلامی همسان دیگران است. شما بندگان خدا هستید و مال نیز مال او است. پارسایان را در پیشگاه خداوند نیکوترین پاداش و برترین ثواب‌ها است و خداوند دنیا را اجر و پاداش آنان قرار نداده است. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۳۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۷ - ۱۸) از همان روز نخستین نغمه‌های شوم مخالفت از گوشه و کنار برخاست. طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص، مروان بن حکم و شماری دیگر از اشراف و سرمایه‌داران مدینه هنگام تقسیم بیت‌المال حاضر نشدند (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۳۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۸) آنان چگونه می‌توانستند بپذیرند که سهم آنان با سهم بردگان دیروزشان یکسان است؟ واکنش برخی از شیعیان و نزدیکان امام علی علیه السلام در برابر این تصمیم، به‌خوبی نمایانگر آن است که سیاست تبعیض نژادی و طبقاتی خلفای پیشین تا چه اندازه در عمق جان مردم رسوخ کرده و تحمل عدالت و برابری را دشوار ساخته بود. چنان که ام هانی، خواهر امام علی علیه السلام، از این که میان او و کنیز عجمی‌اش در تقسیم بیت‌المال تفاوتی گذاشته نشده است، به شگفتی درآمد و زبان به اعتراض گشود. (الشیخ المفید، الاختصاص، ص ۱۵۱) شبیه این اعتراض از زبان زنان دیگری نیز شنیده شد. اما پاسخ قاطع امام در برابر همه این گونه اعتراض‌ها آن بود که در تقسیم بیت‌المال، به اندازه پر مگسی عرب را بر عجم برتری نمی‌دهد. (ر.ک: بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۶ - ۳۷۷؛ ابن هلال الثقفی، الغارات، ص ۴۶؛ ابن حسام‌الدین الهندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۶۱۰ - ۶۱۱) گروهی از شیعیان، از سر خیرخواهی نزد امیر مؤمنان آمدند و از وی خواستند تا به‌طور موقت، بزرگان و اشراف را بر دیگران برتری دهد و پس از آن که پایه‌های حکومتش استوار گردید، به شیوه عدل و دادگری رفتار کند. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را بجویم به ستم کردن درباره آن که والی اویم؟ به خدا که نپذیرم تا جهان سرآید، و ستاره‌ای در آسمان پی ستاره‌ای برآید. اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می‌داشتم، تا چه رسد که مال، مال خدا است (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۶) به هر حال،

پافشاری امام بر اجرای عدالت، گروهی از زیاده‌خواهان را از گرد ایشان پراکنده کرد و به سوی دربار معاویه کشاند. خود آن حضرت در نامه‌ای به سهل بن حنیف، استاندار مدینه، از او می‌خواهد که از دشمنی عدالت‌گریزان، غمگین نشود و دریغ نخورد. دریغ مخور که شمار مردانت کاسته می‌گردد و کمک‌شان گسسته... آنان مردم دنیایند؛ روی بدان نهاده و شتابان در پی‌اش افتاده. عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و به گوش کشیدند. و دانستند مردم به میزان عدالت در حق یکسانند، پس گریختند تا تنها خود را به نوایی برسانند. (همان، نامه ۷۰، صص ۳۵۴-۳۵۵؛ ر.ک: بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۶) ب. مصادره ثروت‌های نامشروع: نکته دیگری که امام علی علیه السلام بر آن پای می‌فشارد، مصادره اموال نامشروع و غیر قانونی است. براساس فرمان امام، همه موالی که در گذشته به ناحق بذل و بخشش شده‌اند، حتی اگر به کابین زنان رفته باشد، می‌بایست به بیت‌المال باز گردد: به خدا اگر ببینم که به مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را باز می‌گردانم؛ که در عدالت گشایش است و آن که عدالت را بر نتابد، ستم را سخت‌تر یابد (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵، ص ۱۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۳۷۷، و ر.ک: ابوحنیفه المغربی، النعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۷۳؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، صص ۲۶۹-۲۷۰) در واکنش به این تصمیم، برخی از کسانی که در زمان عثمان به نان و نوایی رسیده بودند، به تکاپو افتاده، از امام خواستند که گذشته را نادیده انگارد و از مصادره اموالی که در زمان خلفا برای آنان فراهم آمده است، درگذرد. اینان به صراحت اعلام داشتند: ما امروز به شرطی با تو بیعت می‌کنیم که اموالی را که در زمان عثمان به دست آورده‌ایم، برای ما بگذاری. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۳۹) اما پاسخ امام به آنان این بود: گذشت زمان حقوق الهی را از میان نمی‌برد فان الحق القديم لا یبطله شیء. (همان، ج ۱، ص ۲۶۹؛ ابوحنیفه المغربی، النعمان، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۷۳) ج. اجرای احکام و حدود الهی: یکی دیگر از عوامل مخالفت با امام علی علیه السلام، اجرای دقیق و بی‌مجامله حدود الهی به دست ایشان بود. شواهد نشان می‌دهد که بر اثر سیاست‌های نادرست خلفای پیشین، برخی چنین پنداشتند که خلیفه اسلامی می‌تواند به صلاحدید خود حدود الهی را تعطیل کند یا از اجرای آن حق افراد خاصی درگذرد؛ چنان که عثمان از قصاص فرزند خلیفه دوم خودداری ورزید و فشار افکار عمومی و درخواست صحابه بزرگ پیامبر را در این باره نادیده گرفت. عبیدالله بن عمر که چند نفر را بدون آن که نقش آنان در کشتن عمر اثبات شده باشد، به قتل رسانده بود، نه تنها از دام مجازات رهایی یافت، بلکه خلیفه وقت زمین بزرگ و حاصل‌خیزی را در اطراف کوفه بدو بخشید که به کوفه کوچک ابن عمر مشهور گشت. (ر.ک: الحموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۶؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۶۱) امام علی علیه السلام از همان زمان اعلام کرد که اگر بر وی دست یابد، او را قصاص خواهد کرد. (بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۱۰۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۷۰) از این رو، پس از بیعت مردم مدینه با امام علی علیه السلام، عبیدالله بی‌درنگ به سوی شام گریخت و یکی از فرماندهان سپاه معاویه شد. (ابن مزاحم، نصر، وقعت صفین، ص ۲۰۶) معاویه نیز نیک می‌دانست که آنچه عبیدالله را به سوی او کشانده، چیزی جز فرار از مجازات نبوده است. (همان، ص ۸۲-۸۳؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۱) المجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۳) نجاشی نیز یکی دیگر از کسانی است که پافشاری امام بر اجرای حدود الهی، او را به سپاه معاویه ملحق کرد. وی در جنگ صفین از یاران امام بود و با اشعار حماسی خود روحیه مجاهدان را تقویت می‌کرد. پس از بازگشت به کوفه، لب به شراب گشود و به فرمان امیر مؤمنان علیه السلام، حد شرعی درباره او جاری گشت. این مسئله موجب شد که وی و برخی دیگر از یمنی‌های مقیم کوفه به خشم آمده، دست از امام بشویند و رو سوی معاویه کنند. (ابن هلال الثقفی، الغارات، ص ۳۶۶-۳۶۹؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۸۷-۹۲) آنان چنین می‌پنداشتند که به دلیل خدمات نجاشی به اسلام، نباید حکم الهی درباره او به اجرا درآید!

۳. بهانه مخالفان برای رویارویی با امام علیه السلام

مخالفان سیاسی امام علی علیه السلام انگیزه‌های نفسانی خود را در زیر پرده‌های عقل و شرع می‌پوشاندند و به ترفندها و بهانه‌های گوناگونی توسل می‌جستند تا شاید بتوانند مشروعیت حکومت علوی را نقض، و مخالفت خود را با امام توجیه کنند. در این جا به مهم‌ترین بهانه‌های آنان اشاره می‌کنیم.

۳-۱. قتل عثمان

هرچند بیش‌تر مسلمانان از حکومت عثمان ناراضی بودند و او را شایسته خلافت نمی‌دانستند، کم‌تر کسی به کشتن او می‌اندیشید، و بر همین اساس بود که انقلابیون در آغاز کار، با میانجی‌گری امیر مؤمنان دست از شورش کشیدند و راه شهرهای خود را در پیش گرفتند؛ اما پس از آن که در نیمه راه از توطئه دستگاه حکومت برای کشتن آنان آگاه شدند، به مدینه بازگشته، کار عثمان را یکسره کردند. (ابن اعثم، الفتوح، ص ۳۶۳ - ۳۶۷؛ ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۳۶ - ۴۰؛ ابن شیه، تاریخ المدینة المنورة، ج ۴، ص ۱۱۵۸ - ۱۱۶۱؛ الشیخ الطوسی، الامالی، ص ۷۱۲ - ۷۱۴) مخالفان امام علی علیه السلام با این بهانه که اگر علی در قتل عثمان نقشی نداشته، چرا قاتلان خلیفه را پناه داده است، توانستند افکار عمومی را منحرف سازند. (امیر مؤمنان، اگرچه با کشتن عثمان موافق نبود و از هیچ کوششی برای جلوگیری از خلیفه‌کشی خودداری نکرد، نمی‌توانست مردمی را که از ستم‌های خلیفه به‌جان آمده و دست به شورش زده‌اند، از خود براند؛ هرچند چگونگی برخورد آنان را با عثمان نمی‌پسندید و می‌فرمود: او به خودکامگی پرداخت و کارها را تباه ساخت. شما نیز با او به سر نبردید و کار را از اندازه به در بردید. (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۰) البته روشن است که «هدف اصلی، نه مطالبه خون خلیفه مظلوم، که برکناری جانشین او از مقام خود... بود عایشه، که خود از سرسخت‌ترین دشمنان عثمان بود و آرزوی مرگ او را در سر داشت، (ر. ک: تاریخ‌الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۶) وقتی خیر قتل عثمان و بیعت مردم را با امام علی علیه السلام شنید، آشکارا و بی‌درنگ موضع خویش را تغییر داد و از قتل خلیفه دستاویزی برای رویارویی با امام ساخت. وی که به دلیل انتساب به پیامبر، جایگاه ویژه‌ای در جامعه اسلامی داشت و به‌سادگی می‌توانست توده مردم را به فرمان خود درآورد (چنان که امام علی علیه السلام عایشه را اطوع الناس فی الناس می‌خواند. ر. ک: ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۱۸؛ ابن الاثیر، اسد الغابة، ج ۲، ص ۴۷۰). طلحه و زبیر نیز از این بهانه ناجوانمردانه بهره فراوان بردند و در حالی که خود از جدی‌ترین مخالفان عثمان بودند، خود را منتقم خون خلیفه مظلوم (!) معرفی می‌کردند. این مسئله شگفتی همگان را برانگیخت؛ به‌گونه‌ای که سران سپاه جمل در مسیر حرکت خود، بارها با این اعتراض روبه‌رو می‌شدند که قاتل عثمان کسی جز شما نیست. (ر. ک: تاریخ‌الطبری، ج ۳، ص ۴۷۹ و ۴۹۲؛ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۶ - ۳۲۲؛ ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۴، الاجمل، ص ۲۳۳؛ البلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۵ - ۲۶) امام علی علیه السلام نیز درباره طلحه می‌فرماید: به خدا طلحه بدین کار نپرداخت، و خونخواهی عثمان را بهانه نساخت، جز از بیم آن که خون عثمان را از او خواهند، که در این باره متهم می‌نمود و در میان مردم آزمندتر از او به کشتن عثمان نبود. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۴) همین سخن را درباره عایشه و زبیر نیز فرموده‌اند: آنان به‌دنبال خونی هستند که خود ریخته‌اند.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۱۸؛ الشیخ المفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۵۱؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۳۱۰) معاویه نیز از پیراهن خون‌آلود عثمان و انگشتان قطع‌شده نائله، همسر وی، بهره بسیار برد. او یک سال تمام، پیراهن خلیفه مقتول را بر منبر آویخت و گاه نیز آن را بر تن می‌کرد و با یادآوری مظلومیت خلیفه، اشک مردم را در می‌آورد. (ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۵۹؛ ابن مزاحم، نصر، وقعة صفین، صص ۱۲۷ - ۱۲۸) معاویه آن قدر با احساسات عمومی مردم بازی کرد که گروهی از مردم شام با خود عهد کردند تا وقتی قاتلان خلیفه را به‌سزای خود نرسانده‌اند، از همسران خود کناره بگیرند و آسایش و راحتی را بر خود حرام کنند. (ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۵۹) شواهد نشان می‌دهد که معاویه از همان زمان که مخالفت‌های عمومی علیه عثمان اوج می‌گرفت، به این مسئله می‌اندیشید. وی که می‌دانست صحابه پیامبر و مهاجرین و انصار هیچ‌گاه او را برای خلافت بر نمی‌گزینند، خون‌خواهی

عثمان را بهترین بهانه برای رسیدن به آرزوی دیرینه خود می‌دید. این نکته از دید عثمان نیز مخفی نبود؛ از این رو، وقتی امتناع و کوتاهی معاویه را در یاری رساندن به خود دید، او را مورد خطاب قرار داده، گفت: «تو می‌خواهی من کشته شوم و سپس به خون‌خواهی من برخیزی. (تاریخ‌الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵) معاویه با متهم کردن امام علی‌علیه السلام به قتل عثمان، دست‌کم دو هدف را دنبال می‌کرد: نخست این که وانمود کند حضرت برای خلافت، صلاحیت ندارد و حکومتش کودتایی و غیر شورایی است. دیگر آن که افکار عمومی را برای جنگ با امام آماده سازد. (ر. ک. ال‌ریشه‌ری، محمد، موسوعه‌الامام علی‌علیه السلام، ج ۶، ص ۳۷ - ۳۸) بسیار روشن بود که مجازات قاتلان عثمان برای معاویه اهمیتی ندارد و از همین رو پس از آن که به‌طور کامل، قدرت را به دست گرفت، هیچ سخنی در این باره به میان نیاورد و حتی در پاسخ به دختر عثمان که مجازات قاتلان پدرش را می‌خواست، گفت: این کار نشدنی است و تو به همین راضی باش که دختر عموی خلیفه مسلمینی. (ر. ک. سبحانی، فروغ ولایت، ص ۳۶۱).

۲-۳. همگانی نبودن بیعت

انتخاب امام علی‌علیه السلام برای خلافت، مردمی‌ترین نوع انتخاب بود؛ به ویژه در مقایسه با نمونه‌های پیشین. دستیابی ابوبکر به خلافت بیش‌تر به یک کودتا و توطئه شباهت داشت؛ عمر براساس وصیت ابوبکر و بدون توجه به آرای عمومی به خلافت رسید، و عثمان از سوی شورایی محدود و انتصابی، انتخاب شد. این در حالی بود که در انتخاب امام علی‌علیه السلام، افزون بر همه مهاجرین و انصار - جز تعدادی انگشت‌شمار - نمایندگان مردم مصر و عراق نیز حضور داشتند و همگان با اصرار فراوان، امام را به پذیرش حکومت وادار ساختند. براساس سنت معمول آن زمان، همه مسلمانان به رأی مهاجرین و انصار گردن می‌نهادند و حضور مردم شهرهای دیگر را در مراسم بیعت با خلیفه لازم نمی‌شمردند؛ با این حال، در بیعت با امیرمؤمنان‌علیه السلام، رأی مردم مصر و عراق، جنبه عمومی و مردمی بیعت را بالا برد و به آن، ویژگی خاصی بخشید (جعفریان، تاریخ خلفا، ص ۲۳۳) با این همه، کسانی همچون معاویه در جنگ تبلیغاتی خود علیه امام علی‌علیه السلام، غیبت مردم شام را در کار انتخاب، نشانه عدم مشروعیت حکومت علوی می‌شمردند و از امام می‌خواستند تا با کناره‌گیری از حکومت، تعیین خلیفه را به شورای مسلمانان واگذارند. (ر. ک. ابن مزاحم، وقعه صفین، صص ۱۹۷-۲۰۰؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۴۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۷۸). امام علی‌علیه السلام در پاسخ به معاویه به جدال احسن روی می‌آورد و با استناد به شیوه بیعت با سه خلیفه پیشین، می‌فرماید: مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدانسان بیعت مرا پذیرفتند. پس کسی که حاضر است، نتواند دیگری را خلیفه گیرد و آن که غایب است نتواند کرده حاضران را نپذیرد. شورا از آن مهاجران است و انصار. پس اگر گرد مردمی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد، یا بدعتی پدید آرد، او را به جمعی که از آن برون شده، باز گردانند، و اگر سر باز زد، با وی پیکار رانند - که راهی دیگر را پذیرفته - و به راه جز مسلمانان رفته و خدا در گردن او درآرد آن را که بر خود لازم دارد. (نهج‌البلاغه، نامه ۶).

۳-۳. اجباری بودن بیعت

ادعای گزاف برخی از مخالفان، به ویژه طلحه و زبیر، این بود که در بیعت با امام، آزادی لازم را نداشته و از روی ترس و اجبار تن به این کار داده‌اند. پیش از آغاز جنگ جمل، امام علی‌علیه السلام در ملاقات با طلحه، او را به دلیل پیمان‌شکنی سرزنش می‌کند. وی در پاسخ، بیعت خود را از بیم شمشیر قلمداد می‌کند و آن را بیرون از اختیار خود می‌خواند. (ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۱، صص ۷۴-۷۵) این در حالی است که به گفته مورخان، طلحه و زبیر در بیعت با امام بر همگان پیشی گرفتند و نه تنها امیر مؤمنان آن دو را وادار به بیعت نکرد، بلکه آنان خود به‌زور دستان امام را گشودند و دیگران را نیز به بیعت با او فرا خواندند. (ر. ک. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۴ - ۲۴۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مفید، مصنفات، ج ۱، ص ۲۶۷) بنابراین، اگر بتوان کسی را در این رویداد مجبور دانست، بی‌گمان آن شخص، کسی جز امام علی‌علیه السلام نخواهد بود؛ چنان

که خود در این باره می‌فرمود: به خدا که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه؛ لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده‌ام گذاشتید. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۵؛ خطبه ۵۴ و ۴۵ و نامه ۱) پیش از این نیز یادآور شدیم که امام‌علیه السلام پس از گفت‌وگو با برخی از کسانی که از بیعت با وی سرباز می‌زدند، آنان را به خود واگذاشت و با برخی دیگر از آنان - که از آغاز، امیدی به هدایتشان نبود - از گفت‌وگو نیز پرهیز کرد و بی‌نیازی خود را از آنان اعلام داشت: لاجراً لنا فیمن لاجراً له فینا. (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۹؛ ر. ک: ابن‌اعثم، الفتوح، ص ۳۹۵) بر این اساس، امام‌علیه السلام در پاسخ به ادعای طلحه، به خودداری قاعدین از بیعت اشاره کرده، فرمود: اگر قرار بر اکراه بود، کسانی مانند سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه را که از من کناره گرفتند، وادار به بیعت می‌کردم. (ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۷۵) درباره زبیر نیز فرمود: پندارد که با دستش بیعت کرده است، نه با دلش؛ پس بدانچه به دستش کرده، اعتراف می‌کند و به آنچه به دلش بوده ادعا. پس بر آنچه ادعا کند دلیلی روشن باید، یا در آنچه بود و از آن بیرون رفت، درآید (نهج‌البلاغه، خطبه ۸، ص ۱۴).

نتیجه گیری

بدین ترتیب در عصر حضرت علی علیه السلام جریان‌هایی پدید آمد که سبب شد بیعت شکنی اتفاق بیفتد. دسته اول جریان‌های قاعدین و قاسطین بودند و دسته دوم جریان‌های ناکثین و مارقین بودند که با انگیزه مختلف ایجاد شدند. انگیزه اصلی مخالفان و بیعت شکنان مسائلی چون دنیاطلبی، ریاست خواهی، کینه جویی، جهل، عدالت‌گریزی و امثالهم بوده است. و برخی مخالفان به بهانه قتل عثمان، همگانی نبودن بیعت، اجباری بودن بیعت و امثالهم بیعت شکنی نمودند.

فهرست منابع و مآخذ:

قرآن کریم

ابراهیم ابن هلال الثقفی، الفارات، تهران، ناشر انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.

ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ترجمه غلامرضا لایقی، تهران، نشر کتاب نیستان، ۱۳۸۸.

ابن ابی‌حاتم رازی، الجرح والتعديل، بیروت، دارالامم، ۱۳۷۱.

ابن اثیر، الکامل فی تاریخ، بیروت، نشر دارصادر، ۱۹۸۲.

ابن‌اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمد مستفوی هروی، تهران، ۱۳۷۳.

ابن‌الاثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران، ۱۳۴۲.

ابن حجر العسقلانی، فتح الباری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۲.

ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۲.

ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۱۳.

ابن کثیر، اسماعیل، البدایة والنهایة، بیروت، دارعالم الکتب، ۱۴۲۴.

- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دارصادر، ۱۹۹۷.
- احمدبن علی ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، بيروت، دارالاحیا، ۱۳۲۷.
- اسکافی، محمدبن عبدالله، المعیار و الموازنه، بيروت، موسسه محمودی، ۱۴۰۳.
- امینی، عبدالحسین، الغدیر، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵.
- بلاذری، احمدبن یحیی، انساب الاشراف، به کوشش سهیل زکار و ریاض زرکلی، بيروت، ۱۴۱۷.
- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، تهران، نشر دلیل ما، ۱۳۹۲.
- حاکم النیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.
- حسینی واسطی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دار مکتبه الحیاة، ۱۳۰۶.
- دینوری، احمد، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم، شریف رضی، ۱۴۰۹.
- دینوری، عبدالله ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، قم، شریف رضی، ۱۳۶۳.
- ری شهری، محمد، موسوعه الامام علی علیه السلام، قم، دار الحدیث، ۱۴۱۲.
- سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، تهران، موسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹.
- سید الرضی، خصائص الائمه علیهم السلام، بی جا، بی نا، ۱۴۰۶.
- شریف الرضی، خصائص الائمه علیهم السلام، تحقیق محمد هادی الامینی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۰۶.
- شمس الدین الذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، بيروت، موسسه الرساله، ۱۴۱۷.
- شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، تهران، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰.
- صدوق، ابوجعفر، الخصال، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۳.
- صدوق، من لایحضره الفقیه، نجف، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، قاهره، مکتبه ابن تیمیه، ۱۳۹۸.
- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۵۲.
- طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴.
- عبدالفتاح عبدالمقصود، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ترجمه سید محمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۱.
- عبدالمقصود، عبدالفتاح، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، بی جا، بی تا.
- عسقلانی، ابن حجر، الاصابه فی تمییز الصحابه، مصر، المطبعه السعاده، ۱۳۲۸.
- عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، بيروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۱.
- عصفری، خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، بيروت، دارالفکر، ۲۰۰۱.

- علی بن الحسین المسعودی، التنبيه والاشراف. تصحيح عبدالله اسماعيل الصاوى، بغداد المكتبة العصرية، ۱۳۵۷.
- قاضى النعمان بن حيون تميمى، شرح الاخبار، قمموسسه نشراسلامى، ۱۴۱۳.
- قرطبي، ابن عبدالبر، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۲۲.
- قمى، عباس، سفينه البحار، بى جا، دارالاسوه للطباعه النشر، ۱۴۱۶.
- قمى، محمدحسين، كتاب الصلاة، باب التعاون فى بناء المسجد، قم، نشر اسلامى، ۱۳۴۵.
- الكلىنى، محمدبن يعقوب، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۲.
- متقى الهندي، كنز العمال، بيروت، مكتبه التراث الاسلامى، ۱۳۸۹.
- مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۱۳.
- محمدبن عمر بن عبدالعزيز، رجال كشى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۳۸۲.
- مسعودى، على بن حسين، الشافعى (مروج الذهب ومعادن الجوهر) دارالاندلس للطباعه و النشر: بيروت، ۱۹۸۵.
- مصطفوى، حسن، كتاب الفتن، قم، مركزنشركتاب، ۱۳۱۰.
- مفيد، محمد، الارشاد، قم، كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد، ۱۴۱۳.
- مفيد، محمد، الجمل، قم، مكتبه داورى، بى تا.
- مفيد، محمد، مصنفات، قم، حوزه علميه قم، دفتر تبليغات اسلامى، مركز انتشارات، ۱۴۱۳.
- مفيد، محمد، الاختصاص، قم، حوزه علميه قم، دفتر تبليغات اسلامى، مركز انتشارات، ۱۴۱۳.
- نصر بن مزاحم، وقعه صفين، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ۱۴۰۳.
- نميرى بصرى، ابن شبه، تاريخ المدينه المنوره، بيروت، الدار الإسلاميه، ۱۹۹۰.
- واقدى، محمدبن سعد، الطبقات كبرى، ترجمه دكتر محمود مهدوى، تهران انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۲.
- هيثمى، على بن ابى بكر، مجمع الزوائد، بيروت دارالكتب العلميه، ۱۴۰۶.
- يعقوبى، احمد، تاريخ يعقوبى، قم، المكتبه الحيدريه، ۱۳۸۳.